

نکته ها

به نقل از:

پرفسور رضا آیرملو، مقاله "پرونده خیزش اعتراضی ضد رژیم- پایان سخن ببین که ما را چه رسید!"¹

یک

هر حرکت اعتراضی، تظاهرات سیاسی و حتی هر طغیان توده ای "انقلاب" نیست و به نتایج مورد انتظار از انقلاب هم منجر نمیشود. "انقلاب" حرکت هدفداری است که میخواهد "نان را (به تساوی) قسمت کند". انقلاب طغیانی است که میخواهد بنای کهنه دیروزها را با همه مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اش فرو بریزد و به جایش بنای عصر نوینی بسازد. انقلاب در این مفهوم، یک پروژه هدفدار برای معماری پروژه نوزائی (رنسانس) جامعه است. یک پروژه سازمان یافته برای معماری ساختار جامعه ای عادل، آزاد و آباد است. انقلاب پروژه معماری رهائی از بهره کشی و فقر، و گذر از مناسبات کهنه فئودالی-استعماری به مناسبات دوره صنعتی است.

////////////////////////////////////

دو

دیکتاتوری و سرکوبگری در ایران از علل ماهوی چندی نشأت میگیرند. از آن جمله اند:

- بقاء و تداوم پدرسالاری سنتی و در نتیجه، تسلط کیش شخصیت در جامعه و همه نهادهای اجتماعی و سیاسی آن.
- سلطه دینداری و شریعتخواهی اسلامی در افکار عمومی، و باززائی جباریت قرون وسطائی اسلامی- شیعه گری به عنوان یک عنصر فرهنگی زیر بنائی.
- وابستگی اقتصادی و سیاسی کشور به نفت به عنوان کالای انحصاری امپریالیستی و تمرکز سرمایه و ارداتی در دست هیأت حاکمه ای که وظیفه دار تحمیل بهره کشی های خارجی و داخلی است.

¹ ر. ک. به سایت professor-reza.com

حکومت های اسلامی از همان آغاز بر جباریت زمینی- آسمانی خلفا و حکام اسلامی بنا شده و هنوز هم بر روال این سنت دیرینه ادامه می یابند. بازسازی جباریت اسلامی قرون وسطائی در زمان رژیم جمهوری اسلامی و ادغام آن با جباریتی که لازمه وظیفه داری اجرای سیاستهای امپریالیستی است، پایه های ظلم و ستم طبقاتی و سرکوبگری حاکم در ایران را تشکیل میدهد. هم از این رو نیز،

1. ناپود کردن سیستم دینسالاری اسلامی و شیعه گری و همراه با آن،

2. خرد کردن نظام نفتی- تسلیحاتی نواستعماری حاکم،

تنها راه رسیدن به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران امروز و فرداست.

////////////////////////////////////

سه

به شهادت تاریخ صد ساله اخیر، داغ ننگ عقب ماندگی ایران از قافله جهانی محصول تعمیق دینداری و دینسالاری شیعه گری از سوئی و تعمیق تسلط استعماری - امپریالیستی نفتی از سوی دیگر است. بر این اساس:

- تا زمانی که افکار عمومی مردم ما از اوهام دینی و دینسالاری اسلامی رها نشده و پیوند این دینسالاری سیاسی با بهره کشی نواستعماری جهانی از هم نگسسته، این کشور و ملت نه روی آزادی و دموکراسی را خواهد دید و نه به صلح و آرامشی که لازمه زندگی مدنی عهد جدید است دست خواهد یافت.

امروزه پیوند خیانتکارانه رژیم جمهوری اسلامی با امپریالیستم جهانی به صورت بهره کشی نواستعماری نفتی و تسلیحاتی در ایران و منطقه تجلی پیدا میکند. رژیم جمهوری اسلامی وظیفه دار تحمیل این مناسبات نواستعماری خارجی و همچنین تسهیل استثمار طبقه دلال داخلی است. رژیم این بهره کشی ها را از طریق استثمار دینی از سوئی و سرکوبی و ترور از سوی دیگر به توده محروم جامعه تحمیل میکند.

بدین معنی، سرکوبی و ترور حاکم در ایران:

- ذاتی رژیم جمهوری اسلامی، همه جناح های مورد ادعای این رژیم و حتی هر رژیم دیگری است که وظیفه اجرای استراتژی نفتی- تسلیحاتی را به عهده دارد.

ندیده گرفتن این واقعیت تاریخی که "سگ زرد برادر شغال است" تا کنون مصائب تاریخی بیشماری را سبب شده و در آینده نیز خواهد شد.

چهار

با بر سر کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران، استراتژی امپریالیستی مبتنی بر رشد حاشیه ای جای خود را به استراتژی بس بهره کشانه تر "نواستعماری" رکودی مبتنی بر نفت و تسلیحات داد.

فرمول بهره کشی "نواستعماری" در عین جهانشمولی اش بسیار ساده و ابتدائی تنظیم شده است. بر این اساس، در کشورهای متکی به تک محصول کانی، ابتدا رژیمی قابل اعتمادی که وفاداری اش به اهداف امپریالیسم جهانی تضمین شده برپا می ایستند و سپس حق استخراج، صدور و فروش تنها محصول کانی و ممّر درآمد کشور در اختیارش قرار داده میشود.

در مقابل، رژیم مورد اعتمادی که درآمد حیاتی کشور به دستش داده شده به عمل متقابل دست میزند و با استفاده از شیوه های خاص خود، وظیفه بازگرداندن سرمایه و ارداتی حاصل از تک محصول تولیدی به شریان های نهادهای اربابان امپریالیستی را به عهده میگیرد. همین و بس!

بر این اساس بود که پس از توافق خمینی در پاریس، رژیم مجری استراتژی نواستعماری نفت و تسلیحات ایران تحت عنوان جمهوری اسلامی تحقق عینی یافت (ر. ک. به کتاب "جامعه شناسی نجات ایران" در همین سایت). این رژیم از همان آغاز، اجازه کنترل انحصاری نفت و درآمدش را به دست آورد و در مقابل هم از همان آغاز به تدارک جنگی 8 ساله دست زد. همه اسلحه های از رده خارج شده انبارهای ایران و بسیاری از کشورهای را مصرف کرد. و در ادامه آن نیز، کار توسعه تسلیحات جنگی فوق مدرن ایران را تا به جایی رسانید که نه فقط نان سفره محرومان جامعه ایران را به یغما برد، بلکه حتی با ایجاد تهدید علیه کشورهای عرب تولید کننده نفت، به بازگشت سرمایه های نفتی این کشورها به شریان اقتصادی امپریالیسم جهانی سرعتی افزوده بخشید.

بدین ترتیب، رژیم جمهوری اسلامی در اساس:

1. برای ادای این وظائف ناشی از استراتژی نواستعماری جدید نفت و تسلیحات بر سر کار آمد،
2. با موفقیت در ادای این وظائف تاکنون برپا مانده و،
3. از آن پس نیز صرفاً به شرط انجام این وظائف و ایجاد تهدید، اختلاف و آشوب در منطقه بر سر کار باقی خواهد ماند.

بدیهی است که اجرای این استراتژی و بهره کشی سنگین آن به فقر و فاقه، و نابرابری شدید طبقاتی می انجامید و خطر اغتشاشات و اعتراضات توده ای را به همراه می آورد. اینجا بود که دین و اسلام بنیادگرایی فرقه شیعه گری به عنوان کاتالیزور این جریان بهره کشی و حیف و میل هست و نیست

کشور وارد عمل شد. مجریان وظیفه خوار نواستعمار از سوئی به جای نان نقد این جهانی، بهشت و حوری و قلمان نسیه آن جهانی را به استحمار شدگان دینی فروختند و از سوی دیگر، صدای اعتراض کسانی که با تریاک دینی به خواب و خلسه فرو نمیرفتند را با استفاده از شیوه های سرکوبی قرون وسطائی اسلامی خاموش ساختند.

این بازی نواستعماری پس از چهار دهه هنوز هم ادامه دارد.

این همه نشان میدهد که:

1. اولاً تا زمانی که این استراتژی بهره کشانه نواستعماری نفت و تسلیحات به اجرا در می آید و دلالت انحصارات خارجی در ایران نان سفره توده های محروم را به یغما برده و به شریان تراستها و شرکتهای جهان ملیتی باز میگردانند، دیکتاتوری و سرکوبی به عنوان لازمه این بهره کشی دوام می آورد و خواهد آورد.

2. در ثانی این یا هر رژیم مجری یک چنین سیاست نواستعماری برای تحمیل فقر و فاقه حاصل از این مناسبات به توده های محروم، ناگزیر در خاورمیانه و ایران اسلامزده از دین به عنوان تریاک توده ها بهره خواهد گرفت، که گرفته اند.

می بینیم که:

1. رژیم جمهوری اسلامی و طبقه دلال ملایان، اقلاده ها و ابواب جمعی شان بر این شالوده بهره کشی نواستعماری ساخته و پرداخته شده و ادامه حیات میدهند و،

2. برای نابودی آن نیز باید با این هر دو، یعنی هم استثمار مشترک خارجی و داخلی و هم دینداری و دینسالاری مبارزه کرد.

////////////////////////////////////

پنج

لازم به یادآوری است که با تغییر استراتژی جهانی در ایران و با گذر راه رشد ایران از استراتژی امپریالیستی زمان رژیم سابق به استراتژی بس عقب مانده تر نواستعماری در زمان رژیم حاکم، سرفصل مناسبات سردمداران ایران با ایالات متحده دچار تغییراتی عمده شد و جای خود را از "دوستی آشکار رژیم شاه با آمریکا" به "دوستی پنهانی ولی دشمنی و ضدیت ظاهری با آمریکا" داد. از همان آغاز ورود خمینی به ایران، برای سرپوش نهادن به این وظیفه داری نواستعماری، تبلیغات وسیعی چه در سطح ملی یا بین المللی برای گول زدن توده های ضد بهره کشی امپریالیستی در ایران و منطقه به راه افتاد. این تبلیغات همه برای آن تدارک دیده شده بودند تا با استفاده از شعارهای روزمره

"مرگ بر آمریکا" در ایران و متقابلاً "تهدیدات توخالی ضد رژیم" در ایالات متحده نشان بدهند که این آمریکا نبوده که اسلام بنیادگرا را در ایران و خاورمیانه بر سر کار آورده است. نشان بدهند که جمهوری اسلامی در ایران، نهاد اسلامی یی است خودرو، مستقل، بر خاسته از توده مسلمان و حتی ضدامپریالیست.

دهه ها طول کشید تا آثار و شواهد موجود نشان بدهند که این همه جز بازی تبلیغاتی، آنهم بازی دروغین و از قبل برنامه ریزی شده نبوده و نیست (ر. ک. به کتاب "جامعه شناسی نجات ایران"، پیشین).

امروزه همه شواهد بر آنند که برخلاف این همه بازیها و عوام فریبی ها، آمریکا هم معمار، هم گرداننده و هم بزرگترین برنده این تغییر استراتژیکی رژیمها بوده، و این تغییر جز برای آن نبوده تا:

1. به جای رژیم وابسته ولی عاجز و بدون آینده شاه،
2. رژیمی وابسته عوام فریب، دینسالار و توده گیر و همچنین قادر به اجرای سیاستهای جدید نفت و تسلیحات در ایران و خاورمیانه را بر سر کار آورد.

////////////////////////////////////

شش

به سبب کنترل درازمدت ایران از سوی امپریالیسم جهانی و بازار جهانی شان، امروزه این تراست های بین المللی و جهانشمول خریدار نفت و فروشنده اسلحه اند که تصمیم میگیرند (ر. ک. به کتاب "جامعه شناسی نجات ایران"، پیشین) که در این کشور متکی به تک محصول نفتی،

1. چه هیأت حاکمه ای بر سر کار بیاید،
2. با چه شرایطی اختیار نفت را به دست بگیرد و،
3. در آمد حاصله را صرف بازسازی په نوع تسلیحات و تکنولوژی نظامی مورد نظر بکند.

اینان همانگونه که در دوره دکتر محمد مصدق هم تجربه شد، پولهای نفت را فقط به دست هیأت حاکمه ای میدهند که هم بخواد و هم بتواند استراتژی وابستگی نفت و تسلیحات شان را پیش ببرد. رفتن شاه و آمدن خمینی بر اساس این تحلیل استراتژیک بنا شده بود.

این است که دادن پولهای نفت به دست هیأت حاکمه رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز، و حتی در زمان محاصره اقتصادی اخیر جز به این معنی نیست که آنان از همان آغاز و هنوز هم گردانندگان رژیم اسلامی را برای اجرای استراتژی نفت و تسلیحات در ایران و خاورمیانه ترجیح داده و میدهند.

بی سبب نیست که آنان حتی با وجود تحریم اقتصادی سفت و سخت اخیرشان از قطع تمامی نفت خودداری میکنند. آنان در واقع بدین وسیله نشان میدهند که هنوز هم برآنند تا این نظام اسلامی را به شکلی از اشکال حفظ بکنند و از برافتادنش جلوگیری بکنند. آنان میتوانند این رژیم غیر قابل دفاع و بدنام را به خاطر حفظ مصالح منطقه ای دوستانشان در ریاض و تل اویو تنبیه بکنند، ولی درست به خاطر همین اعمال تجاوزکارانه ای که در ظاهر محکوم شان میکنند این رژیم را کافی و وافی برای اهداف استراتژیک خود می بینند.

این همه همچنین بدین معنی است که قطع صد در صد صدور نفت و جلوگیری از نرسیدن هر گونه سرمایه به دست رژیم برای اداره ماشین جنگی و سرکوبگری اش در هر آینده ای نشان خواهد داد که از نظر این اربابان جهانی زمان مرگ و فروپاشی جمهوری اسلامی فرا رسیده است و به قول معروف "اینها رفتنی اند!" یا نه.

////////////////////////////////////

هفت

داده های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دهه های اخیر نشان میدهند که:

- بدون رهائی از هژمونی آمریکا و بدون بریدن از وابستگی به استراتژیهای نواستعماری جاری هیچ راه رهائی و نجاتی برای مردم ایران وجود ندارد.

در نتیجه، همه نیروهای اپوزیسیون ایرانی طرفدار براندازی از راست تا به چپ باید از برقراری هرگونه مناسبات سیاسی با کشورهای امپریالیستی و نهادهای سیاسی، اقتصادی و نظامی آن خودداری بکنند. خودداری نکنند!، در این صورت برای آنان نیز در هر آینده ای که بر سر کار بیایند هیچ راهی جز ادامه راه وابستگی موجود و در نتیجه هیچ راهی جز اعمال دیکتاتوری سیاه رژیم اسلامی باقی نخواهد ماند.

نخواهد ماند، چرا که هر نهاد و رهبری یی که بخواهد این استراتژی تحمیلی نفتی- تسلیحاتی را حفظ بکند و به اجرا در آورد، مجبور است:

1. دست به سرکوبی و دیکتاتوری بزند و،

2. برای تحمیل این بهره کشی ها به مردم ایران به استحمار دینی و اسلامی دست بزند.

✓ شخصیتها و نهادهای اپوزیسیونی که با کاخ سفید یا کاخهای ابرقدرتها و شیوخ منطقه مرادده دارند و در کریدورهای سنا و کنگره آمریکا و غیره برای به دست گرفتن حکومت ایران این

سو و آن سو میدوند، بی توجه به هر آنچه ادعا میکنند، هیچ آینده ای جز اجرای همین استراتژی نواستعماری ندارند و نخواهند داشت.

✓ آنانی هم که برای اجرای این استراتژی مأموریت می یابند، هیچ آینده ای جز پاسداری از انتقال سرمایه به خارج و در نتیجه، بهره کشی دو سویه داخلی و خارجی نخواهند داشت.

✓ آنان در این صورت، برای تحمیل این بهره کشی ها:

- نه راهی جز بازسازی استثمار دینی و استفاده از این تریاک توده ها خواهند داشت و،
 - نه قادر خواهند شد تا از اعمال قدرت و دیکتاتوری بر توده های مردم ایران دور بایستند، به آزادی ها و حقوق بشر شهروندان احترام قائل شوند یا دموکراسی را پاس بدارند.
- آنان در نهایت راه دیگری جز آنکه رونوشت برابر اصل رژیم جمهوری اسلامی بشوند نخواهند داشت.

در نتیجه هر نهاد و شخصیت اپوزیسیون طرفدار براندازی که در جستجوی جلب نظر آمریکا و دیگران برای رسیدن به قدرت در ایران است، در هر فردای ممکن هیچ راهی جز همان راهی که رژیم جمهوری اسلامی رفته و میرود در پیش رو خواهد داشت و از هر کاری که رژیم جمهوری اسلامی تا کنون بر سر مردم آورده ابا نخواهد کرد.

اینهمه آیا به صراحت نشان نمیدهد که نهادها و شخصیت های اپوزیسیون موجود ایرانی:

1. یا باید بدون وقفه پایشان را از کاخ سفید و سنا و کنگره آمریکا پس بکشند و به هر مرآوده خود

با استراتژی سازان مناسبات نواستعماری نفتی - تسلیحاتی نقطه پایان بگذارند،

2. یا از حالا خود را در صف جلادان تاریخ آینده ایران ثبت نام بکنند؟

////////////////////////////////////

هشت

اکنون بیش از پیش روشن شده که رفتن شاه را آمریکا و متحدانش سازماندهی کردند و از ما مردم ناراضی و معترض ایران به عنوان سیاهی لشکر بهره بردند (ر. ک. به کتاب "جامعه شناسی نجات ایران"، پیشین). آنان دوست و خدمتگزار دیرینه شان را که دیگر قادر به اجرای استراتژی نواستعماری جدید نفت و اسلحه شان نبود بردند و خمینی و جمهوری اسلامی را که می توانست این استراتژی را با راه انداختن یک جنگ طولانی مدت به اجرا بگذارد، بر سر کار آوردند (پیشین). رژیم جمهوری اسلامی اما چون از سوی استراتژی سازان جهانی برگزیده و تأیید شده بود، از همان آغاز در قبال حمایت این استراتژی سازان در خدمت استراتژی امریکا و بازار جهانی اش قرار گرفت. به جای

منافع مردم ایران، منافع آمریکا و شرکتهای جهانشمول فراملیتی را در مدّ نظر قرار داد و بدین وسیله قدرت و جمهوری اسلامی خود را تا به امروز حفظ کرد و میکند. این همکاری و وظیفه داری هنوز هم به عنوان تنها ضامن دوام و بقاء این رژیم ادامه می یابد.

حالا، در این شرایط که کشور و میهن ما جولانگاه اسلامیان نواستعماری شده، هر از گاهی خبری از تماس و همراهی رهبران دو اپوزیسیون توانمند ایران در مطبوعات ایرانی می پیچد. این دو اپوزیسیون پرتطرفدار ایرانی، چه آقای رضا پهلوی یا خانم رجوی و حکومت در تبعیدش، نه تنها در مطبوعاتشان به طور صریح و آشکار به این روابط دوستانه اعتراف میکنند، بلکه حتی آن را با تمام امکانات انتشاراتی شان تبلیغ کرده و به عنوان سند پیروزی شان به رخ همدیگر می کشند. در این صورت، این سؤال مطرح میشود که راستی اینان، چه آقای رضا پهلوی یا خانم رجوی و حکومت در تبعیدش، از آمریکا چه میخواهند یا میتوانند بخواهند؟ آیا مفهوم خواسته ها و حرفهای اینان جز این است که مثلاً:

- "ما را به جای اینان مأمور اجرای استراتژی نفت و اسلحه بکنید"،
 - "ما برنامه های استراتژیک شما را بهتر و آسان تر پیش می بریم" یا،
 - "ما منافع شما را با تردستی بهتری تأمین میکنیم"؟
- بدیهی است که اینان در شرایطی نیستند و منطقی هم نیست که بتوانند در ملاقاتهای شان با مقامات سیاسی آمریکا بگویند که مثلاً:
- "ما را به جای رژیم جمهوری اسلامی بر سر کار بیاورید تا مانع بهره کشی شما و کشور و شرکتهای جهانشمول تان از مردم و کشور مان بشویم" یا،
 - "به ما کمک کنید تا دست شما را از تعرض به جان و مال کشور و مردم مان کوتاه بکنیم".
- البته خود اینان هم نه یک چنین ادعائی کرده و میکنند و نه اساساً در حال و هوای دیگری غیر از بر سر کار آمدن و به قدرت رسیدن به سر می برند.

در اینصورت، اگر رابطه ها و حرفها چنین اند که منطقی تر هم می نماید، با دردمندی باید گفت که اینان برای به دست آوردن قدرت در ایران، آشکارا به همان راهی میروند که خمینی در خفا رفت. بدین معنی، اینان نیز در هر فردای ممکن اگر بر سر کار آورده شوند! راهی جز اجرای همان استراتژی نواستعماری بی که منبع و منشأ همه بدبختی ها و درماندگی های کشور و ملت ایران بوده و هستند نخواهند داشت. به بیان دیگر، با پیروزی اینان نیز:

- باز هم بر ما مردم ایران همان خواهد رفت که با آمدن خمینی رفت.

- باز هم برای پیشبرد بهره‌کشی نواستعماری نفت و اسلحه، نان مردم از سفره‌شان دزدیده خواهد شد.

- باز هم برای تحمیل این بهره‌کشی‌ها دیکتاتوری دینی و غیردینی به کار خواهند افتاد و،
- باز هم دیکتاتورهای تازه نفس ریز و درشت آستین هایشان را برای سرکوبی این کشور و مردم بالا خواهند زد و همان خواهند کرد که خمینی و جمهوری اسلامی اش بر مردم و کشور روا کردند و میکنند.

اینان البته هر دو از این واقعیت و نمایشنامه‌ای که برای اجرائش میکوشند و همچنین آثار و نتایجش اطلاع دارند. حالا سؤال این است که آیا اینان با این وجود:

✓ باز هم برای کسب قدرات سیاسی در کشورشان حاضر به تداوم طواف کاخ سفید و کنگره آمریکا هستند و خواهند بود،

✓ یا با رودروئی با این واقعیتها از این راه رفته برخوانند گشت و به مردم ایران و سازماندهی آنان برای پیشبرد یک مبارزه براندازی متکی بر منابع مردم و کشور روی خواهند آورد؟

پاسخ عملی هر کدام اینان به این سوالات را به قضاوت ملت ایران وا میگذاریم.

////////////////////////////////////

نه

اکثریت قریب به اتفاق ما مردم دردمند ایران، از راست تا به چپ، در آرزوی رسیدن به دموکراسی، آزادی اندیشه و بیان، و برقراری امنیت حقوقی و اجتماعی هستیم. این البته بسیار زیبا و بسیار امیدبخش است.

اما آیا ما که نه، بلکه حتی نهادهای سیاسی طرفدار براندازی رژیم دیکتاتوری میدانند که دموکراسی چیست و آیا اینان در درون نهادهای سیاسی شان به طور عملی زندگی مبتنی بر دموکراسی را تجربه کرده و میکنند؟ آیا اینان میدانند که آزادی اندیشه و بیان به معنی آزادی گفتن، نوشتن و نشان دادن افکار و اندیشه‌هایی است که مقدس، تابو و غیرقابل بحث و فحص اند و در واقع به معنی تبلیغ موارد و نقطه نظرهایی است که از دید رهبران و نهادهای حاکم بر جامعه **کفر** به حساب می‌آیند؟ آیا اینان با این وجود، در مواردی را که برای خود آنها مقدس و غیرقابل بحث اند به اعضاء و هواداران خود اجازه کفرگویی میدهند؟

- اگر آری در آنصورت باید احسن گفت و برای بر سر کار و قدرت آمدن شان جان و مال فدا داد! اما اگر نه،

- اگر نه! در آنصورت دیگر چه امیدی باقی میماند، جز آنکه با آمدن اینها هم، یک دیکتاتوری دینی خواهد رفت و دیکتاتوری دینی یا غیر دینی دیگری جانشین اش خواهد شد؟

برای سنجش این موارد در نهادهای سیاسی مان، نگاه کوتاهی به دو مورد "کیش شخصیت و رهبری مادام العمر" و "دموکراسی حزبی" می اندازیم.

1- میدانیم که تاریخ انشعابات و اخراج های سازمانهای سیاسی ما از چپ تا راست راست به اندازه عمر این سازمانها طولانی است. قربانیان این انشعابات و اخراج ها گواهی میدهند که در درون اکثر سازمانهای سیاسی ما، هر انتقاد و مخالفتی را دشمنی می پندارند و هر مخالفی را، همراه با همه اعضائی که خواهان دموکراسی و مشارکت گسترده اند، به اخراج و انشعاب مجبور و محکوم میسازند. این اخراج ها از چه چیزی خبر داده و میدهند جز فقدان دموکراسی در سازمانهای ایوزیسیون ایرانی؟ در نتیجه، ناکامیابی مخالفین و دگراندیشان (و نه حتی کفرگویان) در این سازمانها، به تنهایی:

- مبیین تسلط کیش شخصیت رهبران همیشه رهبر و دیکتاتور در این نهادها و سازمانهاست.
- مبیین دیکتاتوری پدرسالارانه نوع ایرانی کسانی است که هدف شان مبارزه علیه دیکتاتوری رژیم است!

- مبیین این واقعیت تلخ است که این رهبران ضددیکتاتوری برای تحمیل نیات شان به همزمان، اعضاء و هوادارانشان از اعمال همان روشهای رژیم دیکتاتوری ابائی ندارند.

2- در این صورت، آیا یکی از علل مهمی که سازمانهای سیاسی ما را وامیدارد تا از تبدیل ساختار محدود "سازمانی شان" به ساختار فراخ "حزبی" خودداری کنند، همین اصرار شان به حفظ مناسبات عمودی بین رهبری و اعضاء، و همچنین حفظ رهبر و رهبران مادام العمرشان بر سریر قدرت نیست؟ بدیهی است که در اینجا منظور از "ساختار فراخ حزبی"، حزبی است رها از کیش شخصیت و رهبری مادام العمر، حزبی که بر مناسبات دموکراسی بنا میشود و به آزادی و دگراندیشی فردی و گروهی اجازه حیات و رشد می دهد. حزبی که به مخالفان درونی و بیرونی اش اجازه نشو و نما و فرصت انتشار نظر و عقیده قائل می شود. اینان اما به سببهائی که اشاره شد به راه ایجاد چنین نهادهای فراخ حزبی نمیروند.

* شاید به همین سبب ها هم هست که آقای رضا پهلوی به عنوان وارث تاج و تخت برافتاده، از طرفی ادعای رهبری میکند و در هر موردی که به ایران و مبارزاتش مربوط است بیانه داده و نظر سیاسی و رهبری ابراز میکند، ولی از طرف دیگر، از به وجود آوردن هرگونه تشکل سیاسی فراخ برای سازماندهی هواداران فراوانش می پرهیزد. از جمع کردن اینهمه نهادها و دستجات سلطنت طلب، مشروطه طلب، شاهدوست و شاه پرست و غیره در زیر یک چتر حزبی خودداری میکند. چرا؟ این آیا

به این سبب نیست که تشکیل حزب، به دنبال خود دموکراسی حزبی می آورد و آن نیز به آزادی بیان و تشکل مخالفان داخلی می انجامد و این همه، تک رهبری مادام العمر ایشان را به زیر سؤال می برد؟

* شاید به خاطر حفظ همین مناسبات عمودی و کیش شخصیت هم هست که دهه ها پیش سازمان مجاهدین خلق و جمعی از گروه ها و شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون ایران "شورای مقاومت ملی" تشکیل دادند، اما "حزب مقاومت ملی" تشکیل ندادند. دیدیم که شورای مقاومت ملی حتی از سوی خود، رئیس جمهور (موقت) برگزید و این رئیس جمهور هم از سوی خود دست به تشکیل دولت زد. اما درمندان می بینیم که پس از این مدت طولانی:

- نه این شورای در بسته که مدعی "تنها آلترناتیو" سیاسی هم هست، به یک حزب باز، آزاد و دموکراتیک سیاسی تبدیل شده،

- نه رئیس جمهور موقت از مقام رئیس جمهور مادام العمر خود پائین آمده و،

- نه بدینوسیله در های مشارکت سیاسی به روی مردم مبارز ایران باز شده است.

* شاید به همین سببها هم هست که تعداد فراوانی سازمانهای فدائیان اقلیت و سیاستمداران منفرد هم مرام شان، از یکی شدن و جمع شدن در زیر یک چتر وسیع یک حزب سیاسی چپ و کمونیست یا هر نهاد سیاسی باز و دموکراتیک دیگر خودداری میکنند. این آیا اگر به خاطر سببهای ایدئولوژیکی نباشد که ظاهراً نیست!، به این سبب نمی تواند باشد که رهبران این سازمانها هم به خاطر کیش شخصیت شان همچون "پادشاهان، در یک اقلیم نمی گنجند"؟

* شاید از همین رو هم هست که حزب چپ کارگری با وجود پذیرش نهاد حزبی همچنان از طریق کادر رهبری بی اداره میشود که فاقد مخالف و رقیب است. همچنان اعضاء اخراجی و انشعابی دارد و اینان این همه تنبیهات را به عدم تحمل دگراندیشی و دگراندیشان از سوی کادر رهبری شان نسبت میدهند. حزبی که دموکراسی اش فاقد مخالف و نقاد باشد، حتی اگر نام حزب را هم یدک بکشد، جز همان سازمان در بسته مدل ایرانی تحت تسلط کیش شخصیت فئودالی، و فاقد دموکراسی و آزادی پیشرفته نوع اروپائی نیست و نخواهد بود.

می بینیم که از این شاید و شایدها فراوانند و وجود خواهند داشت، مگر تا زمانی که خود این نهادها و شخصیت‌های سیاسی این چگونگی ها را در فضائی باز و با حضور مخالفان شان مورد بررسی علنی قرار بدهند و در برابر افکار عمومی مردم ایران از وجود آزادیخواهی و دموکراسی در نهادهایشان دفاع بکنند. دفاع نکنند یا نتوانند بکنند! در این صورت آیا اینان نباید به طور جدی از خود سؤال کنند که:

- به چه سببی باید "مردمی که یک جو عقل دارند" برای رهائی و آزادی از دست یک رژیم دیکتاتوری اسلامی به نیروهای اپوزیسیونی که در حرف به خاطر فقدان آزادی و دموکراسی با رژیم حاکم مبارزه میکنند، ولی در عمل خود آن میکنند که رژیم مرتکب میشود، اعتماد کرده و رو بیاورند؟

"تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل"